

آل احمد همچنان زنده و حاضر



احمد زیدآبادی
نویسنده و مشاور هم‌میهن

جلال آل احمد ۵۵ سال پیش، در ۴۶ سالگی، در هجدهم شهریور، در ویلاي کوچکش در ساحل شهر اسلام، بدرود حیات گفت. چند سال پیش برای بازدید از آن ویلا، سری به ساحل دریا در اسلام زدم. تمام ویلا در آب دریاي خزر غرق شده بود و حتی نوک بنای آن نیز قابل رؤیت نبود. آل احمد گویا در واکنش به رویه‌سختگیرانه پدرش که معمعی مشرع و قشری وصف شده است، از مذهب گسست و به حزب توده پیوست. ایدئولوژی بسته حزب توده و نگاه آن به دست حزب کمونیست شوروی به عنوان «برادر بزرگتر» به سرعت دل آل احمد را زد و او در جهت حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت، وارد حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقایی شد. مخالفت مظفر بقایی با دولت دکتر محمد مصدق، آل احمد و دوستانش را از حزب زحمتکشان هم بیزار کرد و آنها حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی را تشکیل دادند. عضویت آل احمد در نیروی سوم خلیل ملکی هم دیری نپایید و او با خروج از این گروه، از سیاست‌ورزی تشکیلاتی و حزبی برای همیشه خداحافظی کرد.

آل احمد با آنکه موفق به اخذ مدرک دکترای ادبیات نشد صاحب سبکی به نسبت شیرین در ادب فارسی بود و در میان روشنفکران عصر خود موقعیت و شهرتی کم‌نظیر داشت. آل احمد ظاهراً در واکنش به «مدرنیسم» یا «شبه‌مدرنیسم» نظام پهلوی که آن را بی‌یشه و فاقد اصالت می‌دانست، به نوعی سنسنت‌گرایی روی خوش نشان داد و با درکی شخصی از آموزه‌های میهم و دشواریاب و جنجال‌برانگیز احمد فریدید در باب اندیشه‌های مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی، به ستیز با «غرب‌زدگی روشنفکران ایرانی» برخاست. آل احمد که در دوره‌ای عمدتاً به دلیل داستان‌های بلند و کوتاه و سفرنامه‌ها و ترجمه‌ها و پاره‌ای تحقیقات میدانی خود در حوزه اجتماعی شناخته می‌شد، در دوران پس از انقلاب، به عنوان «دشمن مدرنیته» مورد ستایش نیروهای ضد‌مدرنیسم و نفرت‌مدریست‌ها قرار گرفت و به تدریج به‌عنوان یکی از مسیبان «وضع موجود پس از انقلاب» شناخته شد.

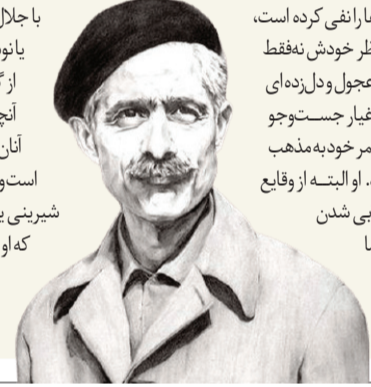
در واقع، مرحوم آل احمد خیلی چیزها را نفی کرده است، اما الگوی سیاسی و اجتماعی مورد نظر خودش نه فقط روشن نیست، بلکه گویی فرد سرگردان و عجول و دل‌زده‌ای است که اثبات خود را از طریق نفی اغیار جست‌وجو می‌کند. اینکه گفته می‌شود او در اواخر عمر خود به مذهب روی آورده است، به نظر افسانه می‌آید. او البته از وقایع مربوط به ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و انقلابی شدن جریانی از روحانیت به وجد آمده بود، اما حتی سفرنامه حج او با عنوان حسی در میقات نیز نشان می‌دهد که

آل احمد، عصیانگرتر و ستیزه‌جوتر از آن در برابر سرنوشت فرد و جامعه بوده است که خود را در قالب دین و مذهب محدود کند. واقعیت این است که افکار و عقاید آل احمد امروزه دیگر مشتری خاصی ندارد زیرا تحقق آنچه او به نفی آن پرداخته سبب اثبات چیزهای بهتری نشده است. او ظاهراً فقط در میان بخشی از نیروهای مذهبی ضد‌مدرنیسم که همچنان در پی یافتن «روشنفکری» در جهت کمک به توجیه عقاید «بنیادگرایانه» خود هستند، آن هم به صورت نمادین محلی از اعراب دارد و آثارش از سوی دیگر اقشار کمتر خواننده می‌شود، هر چند که بیش از هر روشنفکر دیگری در تاریخ معاصر ایران مورد ناسزاگویی قرار می‌گیرد.

این حرف‌ها بدان معنی نیست که آل احمد و میراث او از جامعه ایرانی، رخت بسته است. از قضا او بیش از هر زمانی در بین ماست و در فضای سیاسی و فکری کنونی، زنده‌تر از همیشه حضور دارد!

قاعدتاً آل احمد مثل هر سیاست‌ورز روشنفکر و نویسنده دیگری، ویژگی‌های مثبت و منفی بسیاری داشته است، اما اگر بخواهیم مخرب‌ترین ویژگی آل احمد در حوزه زندگی و تعامل فکری و سیاسی را شناسایی کنیم، بدون تردید لحن تهاجمی و تمسخرآمیز و گاه موهن او، بیشترین بدآموزی را در فرهنگ سیاسی ما به یادگار گذاشته است. آل احمد در برخورد با منتقدان و مخالفانش گویی اگر بی‌ارغابت ادب و احترام برخورد کند، خود را از دایره حق و حقیقت خارج کرده است! حمله و تمسخر و اهانت، بخشی از جوهره کلامی اوست و ظاهر آن‌ته‌تها آن را موجه بلکه کاملاً عادی و طبیعی و منصفانه و عادلانه می‌بیند. پاسخ خارج از نزاکت او به پیرمردی در سطح محمدعلی جمالزاده آن هم به دلیل توصیه‌های دوستانه و محترمانه به او خود گواه روشنی از نوع برخورد آل احمد در این زمینه است.

این ویژگی جلال که حتی از آزار کلامی زن با فرهنگ و دانش‌ورس سیمین هم در یک نوشته علنی ایا نمی‌کرد، مختص آن مرحوم نیست بلکه بخشی از فرهنگ ناخودآگاه جمعی ماست که او آن را به اوچ و کمال رسانده است! آل احمد احتمالاً در این زمینه، متأثر از پیشینیان خود به‌خصوص فرهنگ سیاسی «بی‌حیثیت‌ساز» حزب توده بوده است، اما همین که در ترویج این فرهنگ با تمام قوای خود تلاش کرده، به صورت الگو درآمده است. الگوی بی‌حیثیت‌ساز و تهاجمی و تمسخرآمیز جلال آل احمد امروزه در فضای وسیع توسط بسیاری از سیاست‌ورزان و روشنفکران، به‌خصوص آنها که از دشمنی با جلال درآمده‌اند، به کار گرفته می‌شود. وقتی به گفته یانوشته‌ای از آنان برمی‌خوریم گویی مرحوم آل احمد از گوگردآمده و واژه‌ها را با درشتی و غلطی بیش از آنچه خود به کار می‌برد، در دهان یا روی نیش قلم آنان گذاشته است. از این رو، آل احمد همچنان زنده است و حضور پررنگی در بین ما دارد. آل احمد البته بعضاً شیرینی یا نمک خود را هم داشت، اما از زبان و قلم برخی که او را مسبب تمام مشکلات کنونی معرفی می‌کنند، اما عملاً یا جای آن مرحوم گذاشته‌اند، گویی جز تلخی و ترشی تراوش نمی‌کند!



ستار، مهسا، محمد و دیگران



ابراهیم ایوبی
وکیل دادگستری

مرجان شیرمحمدی رماتی دارد به نام «آذر، شهذخت، پرویز و دیگران» که همسرش بهروز افخمی فیلمی سینمایی از آن اقتباس کرده است. نام‌مان، فهرستی از اسامی شخصیت‌هاست. نام‌هایی که در عنوان یادداشت آمده، اسامی شهروندانی بود که در چند سال گذشته توسط پلیس بازداشت، اما جسمی جان‌شان به خانواده تحویل داده شد. «ستار بهشتی» ۱۸ آبان ۱۳۸۱ بازداشت و ۱۳ آبان فوت می‌کند، مادر این ویلاگنویس بیش از یک دهه است که نام فرزندان را فریاد می‌زند. نفر دوم «مهسا امینی» است که ماجرای بازداشت و مرگ دلخراشش جهانی شد. مدت‌ها خیابان‌های کشور را صحنه کنشکن معترضان و پلیس کرد. تازه‌ترین مورد، مرگ «محمد میرموسوی» است که در ۳۰ مرداد توسط نیروی انتظامی بازداشت، به بازداشتگاهی در یکی از روستاهای لاهیجان برده شده و همان روز جان خود را از دست داد. حالا رئیس‌جمهور کمیته‌ای را مسئول بررسی موضوع کرده است. بر اساس اطلاعاتی در دسترس عمومی و انقلاب گیلانغرب، ۱۴ شهریورماه نیز یک متهم (اتهام هر چه باشد اهمیت ندارد) دیگر هنگام انتقال برای بازجویی درگذشته است. سال ۱۳۸۲ نیز سید محمد خاتمی پس از مرگ مشکوک زهرا کاطمی، خبرنگار ایرانی-کانادایی، کمیته مشابهی تشکیل داد؛ موضوعی که فقط یک هرنیته‌اش، قطع روابط دیپلماتیک دو کشور بود. خلاف تصور برخی از شهروندان که این گونه رفتارها را مرتبط با ماهیت حکومت می‌دانند، در همه «اسناد بالادستی» نظام حقوقی ایران هر گونه رفتار خشونت‌آمیز، شکنجه و توهین به فرد بازداشت‌شده، منع گردیده است. پیش‌تر از همه مهم‌تر روش بزرگان است، از علی بن ابیطالب خطاب به کارگزاران اش نقل شده: «اگر از پای یک زن یهودی خلخال به ظلم و جنایت دربیابون، انسان خوب است تا از این غصه بمیرد». اصول متعددی از «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» بر رعایت حقوق متهم تأکید دارد؛ چند نمونه: مصونیت جان و حیثیت اشخاص از هر گونه تعرض (اصل ۲۲)، منع شکنجه و یا اجبار به اقرار (اصل ۲۸)، جرم بودن هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده است (اصل ۳۹)، در «سند چشم‌انداز



تهران راه‌حل دارد

نقد اظهارات دیروز رئیس‌جمهور درباره ضرورت انتقال پایتخت



شادی مکی
گزارشگر هم‌میهن

ترافیکی تهران و نقاط نامناسب این شهر ساخته شدند: «طبیعتاً وقتی این نیروها اقدام به ساخت چنین واحدهایی می‌کنند و در تعامل با شهرداری قرار می‌گیرند نمی‌توان توقع کنترل بخش خصوصی را داشت. حتی اگر شهرداری به این گروه‌ها فشار آورده و هزینه‌هایی را از آنها دریافت کند اما خسارت اقدامات آنها برای همیشه در شهر باقی می‌ماند.» او اضافه می‌کند: «در دوره سازندگی شهرداری در هر منطقه تهران نقطه‌ای را به‌عنوان مرکز تجمع واحدهای تجاری مشخص کرده بود تا شهروندی برای تأمین نیازهای خود مجبور نباشند مسافت‌های طولانی طی کنند؛ مسئله‌ای که منجر به مسافت‌های داخل شهری متعدد و بار ترافیکی سنگین می‌شود. اما بعدها زمانی یکی از شهردار مناطق به من گفت که ما از سال ۸۰ یا ۸۵ به بعد انقدر در منطقه یک تهران مجوز واحد تجاری داده‌ایم که هر کسی در منطقه یک زندگی می‌کند می‌تواند یک مغازه داشته باشد. این درحالیست که چنین کاری نامعقول است و در اثر دخالت‌ها و ضعف مدیریت‌های شهرداری رخ داده است.» شهردار اسبق تهران تأکید می‌کند که به لحاظ مدیریتی مصالح شهر باید بر اساس کارشناسی در نظر گرفته شود: «زمانی در تهران قرار شد به جای اینکه شهر را افقی گسترش دهیم و شهر را یک طرف تا کرخ، از طرف دیگر تا دماوند و سمت دیگر تا جاده قم گسترش یابد، اجازه دهیم در برخی نقاط به جای ساختمان‌های یکی دو طبقه ساختمان‌های مثلاً چهار پنج طبقه ساخته شود، مشروط بر اینکه هزینه خدماتی و هزینه قسمت‌هایی که به فضای سبز، فضاهای آموزشی، بهداشتی و... نیاز است از افرادی که قصد ایجاد واحد مسکونی جدید را دارند، دریافت شود.»

ضرورت فدرالیسم اداری

کریاسچی اما مهمترین مسئله تهران را جمعیت این کلان‌شهر می‌داند: «در حال حاضر یک دولت متمرکز و در واقع اقتدارگرایی دارد که تمام اختیارات اداری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در تهران متمرکز کرده است. به عنوان مثال اگر کسی بخواهد یک روزنامه یا سایت تاسیس کند باید به مرکز شهر تهران و خیابان بهارستان برود و مجوز خود را از وزارت ارشاد دریافت کند. حالا فرض کنید در دورترین نقاط کشور بخواهد چنین اقدامی کند؛ حتماً درخواست او را باید مدیرکل ارشاد استان مورد نظر به تهران ارسال کند. درباره سایر مسائل اقتصادی و... هم شرایط چنین است و تمام اختیارات اقتصادی و سیاسی هم در تهران متمرکز شده و سازمان‌های مربوطه در خیابان‌های این شهر متمرکز هستند.» او تصریح می‌کند: «در هر کجای دنیا که ما حکومت‌های متمرکز می‌داشتیم، از واگذاری اختیارات به استان‌ها و بخش‌های مختلف کشور تجربه موفق نداشته‌ایم. در واقع آنچه مورد تأکید است فدرالیسم اداری و واگذاری اختیارات متمرکز دولت به مدیران سراسر کشور است. فدرالیسم اداری به این معناست که هر کسی در هر منطقه‌ای بتواند اختیارات اداری، فرهنگی و سیاسی خود را داشته باشد و بتواند شهر و استان خود را اداره کند. اگر استاندارهای ما به مثابه رئیس‌جمهور یک استان هستند باید اختیاراتی داشته باشند که متاسفانه از این اختیارات بر خوردار نیستند. در واقع این افراد سمت استاندار را دارا هستند اما همه چیز را باید به تهران بفرستند.» استاندار اسبق اصفهان البته وضعیت سازمان‌ها و تشکیلات مستقل دولتی را بدتر ارزیابی می‌کند: «در دوره آقای هاشمی در وزارت کشور جلسات متعددی را با سازمان امور اداری استخدامی و معاونت وزارت کشور و یکی دو دستگاه مسئول دیگر برگزار و این موضوع را بررسی کردیم که در تهران چه سازمان‌ها، نهادها و ارگان‌های اقتصادی، صنعتی یا نظامی و... وجود دارند که ضروری ندارد در تهران باشند. شرکت ملی فولاد، سازمان چای، سازمان دخانیات و سازمان شیلات و ده‌ها موسسه و شرکت بزرگ عمومی و دولتی دیگر از جمله این سازمان‌ها بودند. آن زمان ما بیش از ۱۶۰ مؤسسه و شرکت رایکی یکی، در وزارت کشور یا حضور شهرداری، معاونین وزارت کشور، سازمان امور استخدامی و یکی دو نفر از استانداران دارای سابقه بررسی کردیم.» او این موضوع را هم مورد تأکید قرار می‌دهد که دولت می‌تواند با انتقال این نوع سازمان‌ها و شرکت‌ها به سایر استان‌ها، اولاً شهر تهران را خلوت کند و ثانیاً زمینه توسعه مناطق مختلف را ایجاد کند: «فرض کنید وجود شهری مانند بندرعباس یا بعضی از شهرهای شمال چه لزومی دارد نیروی دریایی، شیلات یا سازمان کشتیرانی یا تشکیلات عظیم خود و این میزان نیرو و امکانات در تهران متمرکز باشند. ضرورت است این سازمان‌ها به شهرهای مناسب منتقل شوند. در جهان، همان جایی که اصل کاربری متمرکز است تشکیلات اداری مربوطه هم همان جاست.»

سیاست تمرکززدایی یک ضرورت

به باور مدیرمسئول هم‌میهن اگر در دولت چهاردهم سیاست تمرکززدایی اتخاذ شود حداقل یک‌سوم جمعیت تهران بدون هزینه و با منافع فراوان برای

مسعود پزشکیان رئیس‌جمهوری، روز گذشته در بازدید از فعالیت‌های زیربنایی و زیرساختی قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء (ص) به مشکلات پایتخت اشاره کرد و گفت: «تهران به‌عنوان پایتخت کشور با مشکلاتی دست به‌گریبان است که هیچ راه‌حلی جز انتقال مرکزیت نداریم؛ کمبود آب، نشست زمین، آلودگی هوا و امثال آن با تداوم سیاست‌ها و اقداماتی که تا به حال اتخاذ و اجرا شده‌اند، فقط تشدید شده و راه‌حل اساسی جابه‌جایی مرکزیت سیاسی و اقتصادی کشور است. انتقال مرکزیت سیاسی و اقتصادی هم به این شکل که ما خودمان در تهران بنشینیم و به مردم بگوییم جای‌جا شوند، مقدور و ممکن نیست، باید ابتدا خودمان برویم تا مردم هم دنبال ما بیایند.» او در بخش دیگری از سخنانش تأکید کرده است که با ادامه روند فعلی حل مشکل تهران غیر قابل حل است. توسعه تهران با بی‌آبی که وجود دارد، هر کاری کنیم بی‌خود داریم وقت تلف می‌کنیم. این اظهارنظر مسعود پزشکیان در حالی عنوان شده است که سال‌هاست متخصصان درباره مشکلات شهر تهران و کمبود منابع در این شهر نسبت به جمعیت پرشمار آن هشدار می‌دهند. برخی راه‌حل‌ها را در انتقال پایتخت می‌دانند و برخی دیگر در توسعه متوازن در کشور و پرهیز از تمرکزگرایی ساختار سیاسی.

برای بررسی بیشتر اظهارنظر رئیس‌جمهور درباره معضلات کلان‌شهر تهران و با توجه به اهمیت ویژه پایتخت با غلامحسین کریاسچی، مقام ارشد دولت سازندگی و شهردار اسبق تهران و همچنین سیدارش حسینیی میلانی، رئیس کمیته محیط‌زیست پنجمین شورای شهر تهران گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

تهران قابل کنترل است، اراده می‌خواهد



غلامحسین کریاسچی، شهردار پیشین تهران در واکنش به اظهارنظر پزشکیان به هم‌میهن می‌گوید: «آقای رئیس‌جمهور گفته‌اند: نمی‌شود به مردم بگوییم بروید و خودمان اینجا بنشینیم، باید اول خودمان برویم! من عرض می‌کنم: کجا می‌خواهید بروید؟! اگر آقای پزشکیان در دولت خود قصد دارند مسائل را خارج از مباحث سیاسی و احساسی مورد رسیدگی قرار دهند و بر کار کارشناسی تأکید دارند، باید این موضوع را مورد توجه قرار دهند که در گذشته در شهر تهران کار کارشناسی زیاد انجام شده است اما متاسفانه اداره شهر تهران در پیچ و خم‌های سیاسی افکار شده است.» او توضیح می‌دهد: «می‌توانم ادعا کنم که وجود شورای شهر در طول بیست و چند سال گذشته به ضرر شهر تهران بوده است. مرحوم آقای هاشمی هم بر این عقیده بودند که بهتر است ابتدا قانون شوراها را در نقاط کوچک‌تر اجرا کرده و شوراها در این مناطق تشکیل شوند و بعد از مشاهده بررسی عملکرد آنها، تصمیم‌گیری شهرهای بزرگ را به دست شوراها بسپاریم تا کار به صورت پخته‌تری پیش رود.»

شهردار پیشین تهران بر این باور است که از تشکیل اولین دوره شورای شهر تهران تا امروز مشکلات این شهر پیچیده‌تر شده است: «اداره شهر تهران و کلاً کلان‌شهرها به‌ویژه اگر پایتخت باشد، بسیار پیچیده و مشکل است. برای اداره یک شهر نباید انواع مدیریت‌ها با خواسته‌های مختلف دخالت کنند و یک نفر به‌عنوان شهردار یا شورای شهر برای جمع کردن این دخالت‌ها تلاش کند. به‌عنوان مثال ضرورت وجود نیروهای مسلح برای کشور غیرقابل تشکیک است اما تجمع همه این نیروها یا بخش عمده آن در تهران و اختیار تام داشتن در محدوده خودشان می‌تواند در این زمینه مشکل‌زا باشد. به این معنی که این نیروها حق دارند هر قدر بخواهند نیرو بیاورند، هر قدر زمین بخواهند اشغال کنند و هر میزان ساخت و ساز که اراده کنند، انجام دهند.»

این ساخت و سازها از داخل پادگان‌ها شروع شد اما در دوره شهرداری آقای قالیباف ساخت و سازهای نیروهای نظامی و انتظامی به بیرون از پادگان‌ها هم کشیده شد. یعنی مجموعه عظیمی از واحدهایی که به اسم مثلاً تعاونی‌ها ساخته شدند، بعدها با قیمت‌های مختلف وارد بازار مسکن شدند یا تبدیل به مجموعه‌های عظیم تجاری شدند.»

دخالت نیروهای نظامی و انتظامی در ساخت و سازها

کریاسچی به این موضوع هم اشاره می‌کند که مجموعه‌های عظیم تجاری توسط همین تعاونی‌ها و به اسم نیروهای نظامی و انتظامی در بدترین نقاط